

گزیده غزلیات شمس تبریز

مولانا جلال الدین محمد بلخی

توفیق حسین علی



خاندان فرزانگان سنسکریتا

سرشناسه : مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق.

Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207-1273

عنوان قرارداد: دیوان شمس تبریزی، برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: گزیده غزلیات شمس تبریز / مولانا جلال الدین محمد بن حسین

بلخی رومی؛ تصحیح توفیق هـ. سبحانی.

مشخصات نشر: تهران: خانه فرهنگ و هنر گویا، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۶۸۰ ص.؛ ۲۱/۵×۱۲/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۶۴۵۹-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

رده بندی کنگره: PIR۵۲۹۵

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۷۷۹۷۷



خانه فرهنگ و هنر گویا

بیابان کریم خان زند، روبروی ایرانشهر، پلاک ۹۱

تلفن: ۸۸۳۱۳۴۲۱ - ۸۸۸۲۸۸۸۴

www.gooyabooks.com info@gooya.pub.com



gooya.publication

gooyabookstore

گزیده غزلیات شمس تبریز

تصحیح: توفیق هـ. سبحانی

مجموعه‌ی فرهنگ و ادب ایران • دبیر مجموعه: میثم فرجی

صفحه‌آرا: فریا محمدپور • طراح جلد: محمد زمانیان

چاپ نخست: ۱۳۹۹

تیراژ: ۳۵۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۶۴۵۹-۶

چاپ: خانه‌ی فرهنگ و هنر گویا

حق چاپ و انتشار کلیه‌ی مطالب محفوظ است.

هرگونه اقتباس و استفاده از مطالب منوط به دریافت اجازه از ناشر است.

پیش گفتار

از دیوان کبیر مولانا جلال الدین بلخی رومی دسته گلی که چیده شده، چند شاخه و چند غنچه از گلستان پرورده باغبانی ماهر است. این گل‌ها و غنچه‌ها نمرته‌سایر از آن گلستان بی‌کران است. آنچه در حدود شمار غزلیات خواجه شریازان گفته‌های جلال الدین محمد انتخاب شده، همه منتخب است، شعرهایی که در این گزیده نیامده، جای همه‌شان خالی است. به دیوان کس ندید، چشم دیوان شعر نگریست:

خون ببین در نظم شعرم، شعر منگر بهر آنک

دیده و دل را به عشقش هست حسین پالایی

خون چو می‌جوشد منش از شعر زخمی می‌دسم

تانه خون آلود گردد جامه خون آلود

آیا می‌توان قطرات خون چکیده از دل و دیده را از هم جدا کرد؟ سفره رنگین شاهانه‌یی که در برابر دیدگان گرسنه‌یی چیده باشند، از کدام را باید برگزیند و کدام را بر سفره باقی گذارد؟

به چه عضو تو زخم بوسه نداند چه کند

بر سر سفره سلطان چو نشیند درویش

از مولانا پنج اثر برجای مانده است. وی در همه آن آثار کلی منسجم

مَدَنظر داشته است. البته با توجه به عنوان و موضوع در هر اثر محدوده‌بی مورد توجه او بوده است:

مجالس سبعة او پیش از دیدار با شمس فراهم شده، مولانا در آن به شیوة پدرش سلطان العلماء در معارف عمل کرده است. هفت خطابه است، تقریباً در هفت موضوع. مکتوبات او فی الواقع اوراقی از رویدادهای حیات اوست که در زمان‌های مختلف به مناسبت‌های گوناگون به قام آمده است. فیه مافیه، عرفانی و حکمت‌آموز است. اشب فصول آن در پاسخ پرسش‌هایی است که از وی پرسیده‌اند. بخشی خطاب به عین‌الدین پروانه دولتمرد با نفوذ عصر مولانا است. حکایات و سیلات دارد که مضامین آنها سهل‌تر از مثنوی است و می‌توان از آن کتاب بهره‌مندی از مثنوی استفاده کرد.

مثنوی معروف‌ترین اثر مولانا است که آوازه آن جهانگیر شده است. افلاکی می‌نویسد: «شبی [حسام‌الدین چایی] حضرت مولانا را خلوت یافته، سر نهاد و گفت که دواوین غزلیات به کار شد و انوار آن اسرار... شرق و غرب را فرا گرفت... اگر... به طریقی الهی منم حکیم (حقیقه سنایی) و یا به وزن منطق الطیر کتابی باشد تا در میان یادگاری بماند... این بنده می‌خواهد که یاران... توجه کلی به رجه خیرم شما کنند... [حضرت مولانا] فی الحال از سر و دستار خود بزمی که شارح اسرار کلیات و جزئیات بود، به دست چلبی حسام‌الدین داد در آنجا هژده بیت اول مثنوی... نبشته بود... بعد از آن حضرت مولانا فرمود که پیش از آنکه از ضمیر مبارک شما این داعیه سرزند و طبیعت تقاضا کند از عالم غیب و الشّهاده و... هو الرحمن الرّحیم (بقره، ۱۶۳/۲) در دلم این معانی را القا کرده بود که این نوع کتابی منظوم گفته آید و دُرر معانی غرّا در آنجا سفته شود...» (مناقب).

این گفت و شنید سبب پیدائی مثنوی شد. زبان فارسی و علاقه‌مندان به

عرفان باید سپاسگزار حسام‌الدین چلبی باشند. مثنوی کتابی است که در آن قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، کلام، تاریخ، رویدادهای عصر مولانا و قصه درهم آمیخته است. در مثنوی پانصد و بیست و هشت آیه از قرآن مجید، هفتصد و چهل و پنج حدیث نبوی نقل و گاهی تفسیر شده است. دویست و هفتاد و پنج قصه هم در آن درج شده، مرحوم استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب احادیث مثنوی و مأخذ قصص و تمثیلات، مأخذهای احادیث و مأخذ دویست و شست و چهار قصه را مشخص کرده است.

اما کلیات شمس تبریزی یا به نام دیگر آن دیوان کبیر را که با توجه به سخن حسام‌الدین چلبی به مولانا که آن را «دواوین غزلیات» خوانده به این دلیل که غزلیات آن به ترتیب بحور عروضی تدوین شده و همه آن بحور را یکجا (دیوان کبیر) نامیده‌اند، باید به دیده‌ی دیگر نگریست. کلیات شمس تبریزی در نسخه تصحیح مرحوم فروزانفر ۳۲۶۰ غزل، ۴۳ ترجیع‌بند و ۱۸۸۶ رباعی در دیوان کبیر نسخه قونیه ۳۲۲۹ غزل، ۴۴ ترجیع‌بند و ۱۹۸۳ رباعی درج شده است. در دیوان کبیر بعضی غزل‌ها تخلص ندارد، در بعضی خمش، خامش، خامش و خمش کن آمده که تخلص مولانا. حدود صد غزل یا که بر با تخلص به نام حسام‌الدین زerkوب و بقیه به نام شمس، شمس تبریز و شمس‌الحق تبریز است. غزلیاتی که هم خمش دارد و هم شمس‌الحق، از دخل و تصرف دیگران ناشی شده است.

غزل در اصطلاح شعری را گفته‌اند که در بیان احوال درونم گریه و راز و نیازهای عاشقانه، مرگب از هفت تا چهارده بیت باشد و گاهی کمتر یا بیشتر همه بر یک وزن و یک قافیه در هر دو مصراع. مولانا در دیوان کبیر این الگو را نادیده گرفته است. غزل‌هایی در ۹۲ بیت، ۴۸ بیت و ۴۷ بیت دارد به ترتیب غزل ۱۱۵۸ دیوان کبیر / ۱۹۴۰ کلیات شمس تبریز؛ غزل ۸۶۷ دیوان کبیر / ۹۱۴ کلیات شمس تبریز؛ و غزل ۳۰۶

دیوان کبیر / غزل ۲۹۴۴ کلیات شمس تبریزی. البته غزل ۴ بیتی هم دارد، غزل ۱۱۲ دیوان کبیر / ۱۸۱۱ کلیات شمس تبریزی.

گر یار لطیف و با وفایی
و از دل و جان از آن مایی
خواهم که در این میان در آیی
ای ماه بگو که کی برآیی؟
چون صورت جان لطیف کاری
از حلقه چرا تو برکناری؟
وز یارک خود دریغ داری
ای ماه بگو که کی بر آیی؟

(دیوان کبیر، غزل ۱۹۳۵ / کلیات شمس ۲۷۶۷)
مولانا غزل داستان هم سروده است. در طول غزل حکایتی را به کمال
نقل می‌کند و در آن سوی پیران داستان به نتیجه‌گیری فنی هم
می‌پردازد. غزل ۲۱۳۰ دیوان کبیر / ۵۴۴ کلیات شمس تبریزی به
مطلع:

شنیدم کاشتری گم شد ز گُردی در بیابانی
بسی اشتر بجست از هر سوی گرد و باز
گُرد از فرط اندوه به خواب رفت. شب شد، ماه برآمد. گُرد در کتاب
شتر خود را دید:

رخ اندر ماه روشن کرد و گفتا: چون دهم شرحت؟
که هم خوبی و نیکویی، و هم زیبا و تابانی
نتیجه‌یی که مولانا از این قصه می‌گیرد، خاص خود مولانا است:
خداوند! درین منزل برافراز از کرم نوری
که تا گم کرده خود را بیابد عقل انسانی

(دیوان کبیر، غزل ۲۱۲۹ / کلیات شمس، غزل ۲۵۰۸)

دیوان کبیر مفصل است. شاید به همین دلیل هم باشد، دیرزمانی مورد عنایت افرادی که به دنبال صور معمولی خیال می‌گشته‌اند، قرار نگرفته است.

مولانا پیش از برخورد با شمس، زندگی عادی و معمولی داشته، از این روی دگرگونی و تولد ثانوی او را باید نتیجه برخورد او با شمس بدانیم، ابدیت شمس و عمر دوباره او در طول تاریخ نیز نتیجه برخورد با مولانا برده است و این دو تن هر کدام مکمل وجود دیگری به شمار می‌رود. اغلب این پرسش به ذهن می‌رسد که اگر شمس با مولوی دیدار نمی‌کرد یا مولوی با شمس، سرنوشت آن دو چگونه بود؟ آیا مولوی در تاریخ با همین خصوصیات به وجود می‌آمد و امروز شاعری، متفکری، رندی این چنین با این ریای احساس و اندیشه داشتیم؟ و از سوی دیگر آیا اگر این دیدار حاصل نمی‌شد، نامی از شمس تبریزی در جهان امروز باقی بود؟ گیرم که از نظر شمس ماندن یا نماندن نام مطرح نباشد و از آنها باشد که معتقدند: گوئمانا، رمن این نام چه خواهد بودن؟ پاسخ دشوار است اما آنچه به ذهن می‌رسد این است که تصور این دو شخصیت، جدا از یکدیگر، امری دشوار است.

در شعر مولوی انعکاس لحظات دورافتادگی از شمس و زاری در طلب او چنان آشکار است و فراوان که نیازی به آوردن شاه نیست. صفحه دل او، به درازای ابد، خود طوماری است که از آغاز تا پایانش «تو مرو» نوشته است:

هست طومار دل من به درازای ابد

بر نوشته ز سرش تا سوی پایان تو مرو

در باب شمس جز آنچه از غزلیات مولانا و بعضی اشعار او دانسته می‌شود، سخن قاطع و مسلم کمتر می‌توان گفت. حتی برای شخصیت او حدی نمی‌توان تعیین کرد، اگر طوفانی برپا کرده است، یا آتشی این چنین

عظیم برافروخته، آیا از نیروی خروش و ویرانگری او بوده است یا این دریا چندان پهناور و عظیم بوده است که کوچک‌ترین تموجی آن را طوفانی کرده است؟ اگر آتشی این چنین برافروخته آیا عامل حریق نیرومند بوده یا این بیشه گسترده آمادگی بیش از حد داشته است؟ آنچه به نظر می‌رسد و قراین نشان می‌دهد این است که دریا دریای بی‌پهنا بوده و بیشه بیشه‌یی گسترده که طوفان و حریق را پذیرا شده است و گرنه شمس با چاهمایه ز ربه‌های کوچک و برکه‌های محدود برخورد کرده و کوچک‌ترین شوری و تموجی در آنجا به وجود نیاورده است (غزلیات شمس، ج ۱، ۱۴، ۱۵).

شمس چه خدمت مولانا کرده است؟ شمس، معیارهای ارزشی مولانا را دگرگون کرده یعنی ارزش‌هایی که برای یک فقیه یا واعظ، در آن روز وجود داشته و گاه گرفته‌اند را عظیم برای صاحبانش به وجود می‌آورده او را از چنگ آن معیارها رهایی بخشیده است.

مولانا در شعر خود به چیزهای جزئی توجه کرده است. دریا، ساحل، موج، جنگل، بیشه مورد نظر اوست. بسیاری از اشعار شعر مولانا را دقیقاً نمی‌توان معنی منطقی کرد. مولانا، زیبایی را در عظمت و بی‌کرانگی می‌جوید.

مولانا ناشمردنی‌ها را می‌شمارد:

می‌شمارم برگ‌های باغ را
می‌شمارم بانگ کبک و زاغ را
در شمار اندر نیاید لیک من
می‌شمارم بهر رشد مم‌تحن